گفت‌وگوی «جوان» با مادر و همسر شهید مدافع حرم علیرضا نوری

عیدی نوروز ۹۴ بازگشت پیکر شهیدمان بود

■ صغری خیل‌فرهنگ

وقتی پای درد دل خانواده شهدای مدافع حرم می‌نشینیم بی‌درنگ یاد حرف‌ها و همکلامی‌مان با خانواده شهدای دفاع مقدس می‌افتیم چراکه راه یکی است و مقصد یکی و تنها تفاوتش این است که اگر سال‌ها پیش فرزندان خمینی کبیر قدم در میدان می‌گذاشتند، اکنون سربازان جان بر کف خامنه‌ای عزیز میداندار دفاع از حرم شده‌اند. شهید علیرضا نوری یکی از همین سربازان نسل جدید کشورمان است که چند ساعت قبل از تحویل سال ۱۳۹۴ به شهادت رسید. برای شناخت حداقلی با زندگی و منش او با همسرش آزاده عشوری به گفت‌وگو پرداختیم که تنها ۲۵ سال دارد و در عنفوان جوانی سعادت یافته تا همسر شهید مدافع حرم شود. آن چه در پی می‌آید روایت آزاده عشوری همسر شهید و عفت حکیمی مادر شهید مدافع حرم علیرضا نوری است که پیش رو دارید.

همسر شهید

■ **چهلمین زیارت عاشورا**

شوهر خاله‌ام معرف من به علیرضا بودند. سال ۱۳۸۸ بود که به خواستگاری‌ام آمدند. علیرضا چهل زیارت عاشورا نذر کرده بود تا همسر مورد علاقه‌اش را پیدا کند. در نهایت در چهلمین زیارت عاشورایش من به ایشان معرفی شده بودم و بعد از خواستگاری و بعد از کمی رفت و آمد در ۱۲ خرداد ماه ۱۳۸۸ عقد کردیم.

روز خواستگاری پلاک سپاه بر گردن داشت و رو به من کرد و گفت: در زندگی با من همه چیز وجود دارد. جهاد هست، شهادت هم اگر خدا بخواهد هست. ابتدا خوب متوجه منظور علیرضایم نشدم، با خودم گفتم ما که الان جنگی نداریم. اما بعدها متوجه شدم، انتها و عاقبت مسیری که علیرضا انتخاب کرده بود شهادت است. از من پرسیدند که می‌توانم ایشان را در این راه همراهی کنم و مانع‌شان نشوم؟ من هم که عاشق شهدا بودم، همراهشان شدم. عروسی ما شب تولد حضرت معصومه (س) بود. مهریه سنگینی داشتم اما مهریه‌ام را در طول زندگی به ایشان بخشیدم. من و علیرضا چهار سال و نیم با هم زندگی کردیم. همسرم همواره آرزوی شهادت داشت. در قنوت نمازهایش از خدا عاجزانه اللهم الرزقنا شهادت فی سبیلک را می‌خواست. دوستانم وقتی علیرضا را می‌دیدند می‌گفتند او ماندنی نیست و شهادت نصیبش می‌شود. خالصانه در پی شهادت بود. علیرضا از همان دوران نوجوانی زمانی که تنها ۱۳ سال نداشت و عضو فعال و پرکار بسیج شد آرزوی شهادت داشت. همواره وصیت شهدا را می‌خواند و بهترین‌های اتاقش عکس شهدا بود.

■ **رزق حلال**

اگر بخواهم از ویژگی‌های علیرضا برایتان بگویم باید از نمازهای اول وقتش، از تدین و ایمانش برایتان روایت کنم. همسرم بسیار مقید به نماز اول وقت بود. حتی اگر در بازار بودیم و میان کار و خرید، همه را رها می‌کرد و خود را به مسجد می‌رساند. خالصانه نماز می‌خواند و زمانی که در خانه بودم به او اقتدا می‌کردم. همیشه بالنرژی بود. حتی در اوج خستگی. مهرش به دل همه می‌نشست. با رفتنش داغ سنگینی به دلم گذاشت. بسیار متواضع، مؤمن و مخلص بود. چهره‌ای بشاش و خنده‌رو داشت. لبخندی که در مزار هم همراهش بود.

علیرضا وسواس زیادی در کسب رزق حلال داشت. اگر گوشی‌اش را در محل کارش شارژ می‌کرد، مبلغی را برای هزینه برق مصرفی کنار می‌گذاشت. همیشه بعد از نماز چند صفحه از قرآن را می‌خواند و با دقت برایم تفسیر می‌کرد. به زیارت عاشورا بسیار اعتقاد داشت. علیرضا تعهد و ارادت خاصی به اهل بیت به ویژه به حضرت زهرا(س) و حضرت علی‌اکبر(ع) داشت. وقتی روضه‌های‌شان را می‌شنید بی‌اختیار اشک می‌ریخت. در رعایت مسائل شرعی و احکام اسلامی زبانزد بود. علیرضا حتی نخود و لوبیای مانده در خانه را حساب می‌کرد و خمسش را می‌پرداخت. تا می‌توانست مشکلات مادی همه را رفع می‌کرد.

علیرضا بسیار بااستعداد بود. هم در علم دین و هم در علوم دیگر. تمام‌عیار سرباز ولایت بود. ارادت خاصی به حضرت آقا داشت. همین ولایتمداری باعث شد حضور پررنگی در فتنه سال ۱۳۸۸ داشته باشد.

■ **یا لیتنی کنا معک**

پسرم علی‌اکبر را باردار بودم که زمزمه رفتن پدرش به سوریه و دفاع از حرم به میان آمد. وقتی دوست علیرضا در دفاع از حرم به شهادت رسید تازه متوجه شدم که او چه نیتی دارد. علیرضا چهارم اسفند ماه ۱۳۹۳ راهی شد و ۲۵ روز بعد خبر شهادتش را برایمان آوردند.

خیلی پیگیر بود که راهی شود. برای خودش زشت می‌دانست که بماند و راهی نشود. می‌گفت اگر من که بسیجی هستم نروم چه کسی می‌خواهد برای دفاع از حرم برود؟ بسیار بی‌تابی می‌کرد و «یا لیتنی کنا معک» همواره بر سر زبانش بود.

■ **ما امام زمانی هستیم**

همیشه از علیرضا می‌پرسیدم که اگر ما در زمان امام حسین (ع) بودیم، جزو یاران ایشان بودیم یا جزو دشمنان‌شان؟ علیرضا هم می‌گفت: ببین الان در چه جایگاهی هستی.

من گفتم ما شیعه‌ایم، ما امام زمانی هستیم. ما منتظر امام زمانیم. اما علیرضا در پاسخ من گفت: نه فایده ندارد اینکه فقط بنشینیم و بگوییم ما منتظریم، نمی‌شود. باید ببینی در شرایطی که اسلام در خطر است و... چه وظیفه و تکلیفی بر گردن داریم که انجام بدهیم. من گفتم: هر وقت ایشان ظهور کردند من خودم تو را راهی می‌کنم، تا در رکاب آقا باشی. گفت: الان هم امام زمان (عج) هست، اما باید دید نایب ایشان چه می‌گویند. حکم جهاد در برابر کفار را بر خود واجب می‌دانست.

■ **همچون زن وهب باش**

می‌گفت اگر اجازه بدهی من راهی شوم، مانند همسر وهب نصرانی هستی که همسرش در پیش چشمانش به شهادت رسید. رو به من کرد و گفت: مثل زن وهب باش. کاری نکن که شرمنده حضرت زینب (س) شویم. چطور می‌شود نشست و دید به حرم بی‌بی دو عالم جسارت شود. من که به نام حضرت زینب (س) حساسیت داشتم، بی‌هیچ حرفی راضی شدم. گفت اگر آن زمان نبودیم، امروز می‌رویم تا از ناموس حسین بن علی دفاع کنیم. الان هستیم امروز عاشورا و کربلا در سوریه است. امیدوار هستم که این شهدا و رزمندگان مدافع حرم زمینه‌ساز ظهور مهدی (عج) باشند ان‌شاءالله.

■ **عیدی سال ۱۳۹۴**

آخرین مرتبه‌ای که با هم صحبت کردیم، پنج‌شنبه بود. قرار شد فردایش تماس بگیرد که دیگر خبری نشد. خیلی منتظر شدم. همان شب تا تحویل سال منتظرش بودم و بیدار ماندم. بعدها متوجه شدم که جمعه صبح در پایگاه محل استقرار همسرم درگیری اتفاق افتاده می‌افتد و او و جمعی از دوستانش به شهادت می‌رسند. آنچه همرزمانش برایم روایت کردند این بود که درگیری بعد از اذان صبح اتفاق افتاده و علیرضا از ساعت ۵ تا نزدیک ۹ صبح در حال نبرد و دفاع از پایگاه بوده است. علیرضا چهار ساعت ایستادگی می‌کند و در نهایت با اصابت ترکش به سرش به شهادت می‌رسد. ایشان در ۲۹ اسفند ۱۳۹۳ به شهادت رسید. پیکر مطهرش را ۶ فروردین برای‌مان آوردند. عیدی سال ۱۳۹۴ خدا به من پیکر شهیدم بود.

■ **مرید علی اکبر حسین(ع)**

علیرضا به حضرت علی‌اکبر (ع) خیلی ارادت داشت. برای همین در سفری که به کربلا رفتیم در کنار شش گوشه حسین بن علی (ع) از من قول گرفت که اگر فرزندمان پسر بود نامش را علی‌اکبر بگذاریم. من هم پذیرفتم. علی‌اکبر این روزها در فراق پدر عکس و فیلم‌های شهید را نگاه می‌کند. او می‌داند که پدرش بازنمی‌گردد. وقتی سر مزار علیرضا می‌رویم روی مزار می‌نشیند و آب می‌ریزد و روی سنگ مزار بابا دراز می‌کشد. ابتدا بعد از شهادت علیرضا نیمه شب‌ها داد می‌زد و از خواب بیدار می‌شد اما به مدد خود شهید و لطف خانم حضرت زینب (س) آرام شد.

■ **دوست داشت فرزندش قاری و مداح شود**

این روزها که به خود و به همسران شهدای مدافع حرم نگاه می‌کنم، می‌بینم که خیلی شبیه روزهایی هستیم که همسران شهدا و ایثارگران در دوران دفاع مقدس داشتند. پایداری و جهاد و صبوری‌مان. تربیت و پرورش علی‌اکبر برای من دشوار است. با نبودن‌های علیرضا اجرای برنامه‌هایی که برای علیرضا داشتیم خیلی سخت‌تر خواهد بود. می‌خواهم آن انتظاری که پدرش داشت را برآورده کنم.

خیلی دوست داشت که علی‌اکبر قاری قرآن و مداح شود. می‌خواهم به خواسته علیرضا کاری کنم که هر چه خوبی هست در علی‌اکبر جمع شود. امیدوارم خدا توفیق دهد و من را در اهدافی که برای آینده دارم کمک کند. هنوز خدا توان این را به من نداده که وصیت‌نامه علیرضا را به صورت کامل بخوانم. میانه خواندن وصیت‌نامه‌اش حالم منقلب می‌شود.

مادر شهید

عفت حکیمی مادری است که روز و شب‌های زیادی را پای تربیت و پرورش فرزندی خلاصه کرد که در نهایت شهید مدافع حرم شد. مادری ۶۲ ساله که می‌گوید با شهادت دردانه‌ام در راه حسین(ع) و دفاع از ناموسش، شاید روز قیامت بتوانم سرم را در محضر خانم حضرت زهرا (س) بالا بگیرم و ادعای مادری شهید را داشته باشم. حکیمی اهل خیرآباد اصفهان است و علیرضا نوری فرزند پنجم خانواده ۹ نفره‌اش. می‌گوید هر چه از شهید برای‌تان بگویم شاید بگویند مادر است و از فرزندش تعریف می‌کند، اما مادرانه‌هایش را برایمان اینگونه روایت می‌کند: علیرضای من نمونه بود. بسیار مهربان و دوست‌داشتنی. به من و پدرش بیش از حد احترام می‌گذاشت. اگر در جمع خانواده حاضر می‌شد، اجازه نمی‌داد کسی غیبت کند. همواره هم سفارش می‌کرد مراقب باشید تا غیبت وارد جمع‌تان نشود و شیطان مجلستان را در دست نگیرد. بسیار پشتیبان ولایت فقیه بود و ارادت خاصی به رهبر داشت.

یک بسیجی فعال بود. همواره هم ورد زبانش شهادت بود. وقتی حرف از رفتن شد من و پدرش موافقت کردیم. می‌گفت دعا کن تا شهید شوم. من هم می‌گفتم: ان‌شاءالله زنده باشید و از کشور دفاع کنید. کشور به شما نیاز دارد. وقتی راهی شد نمی‌توانستم بگویم که نرو.

حقیقتاً امتحان دشواری بود. مرتبه آخر که برای خداحافظی آمد با خود گفتم اگر بگویم برای دفاع از حرم نرو، روز قیامت نمی‌توانم پاسخی برای امام حسین (ع) داشته باشم. اگر از من بپرسد فرزندت می‌خواست برود اما تو اجازه ندادی و جلویش را گرفتی. راهی‌اش کردم و گفتم هر چه مصلحت است همان. فقط نمی‌خواستم اسیر شود دوست داشت به آرزویش برسد. خدا را شکر در امتحان الهی سربلند شدم و فرزندم مدافع ناموس حسین بن علی (ع) شد.

وصیتنامه شهید

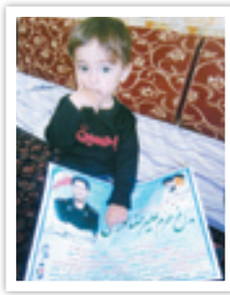

بسم الله رمز عشق به خدا و توکل به اوست....

به کسی که رحمان و رحیم است عشق می‌ورزم و کارم را با توکل به او آغاز می‌کنم... که بردن نام او سبب رحمت است....

بسم‌الله ذکر خدا است. یعنی اینکه خدایا من تو را فراموش نکرده‌ام. بسم‌الله بیانگر انگیزه من است. یعنی که خدایا هدفم تو هستی.... نه مردم، نه طاغوت، نه جلوه‌ها و نه هوس‌ها و...

معبودا، به بزرگی چیزهایی که داده‌ای آگاه و راضیم کن تا کوچکی چیزهایی که ندارم آرامش را بر هم نزند. سلام بر پسر عزیزم علی‌اکبرم، ای تنها یادگاری من، ای عزیزتر از جانم، از روزی که خدا تو را به ما داد زندگیمان رنگ و بوی دیگری گرفت...

تو و مادرت از بزرگ‌ترین سرمایه‌های زندگی من بودید. در زندگیت بسیار به مادرت احترام بگذار که از زنان پاک و بزرگوار روزگار است و هر چه می‌خواهی بخواه تا برایت دعا کند. در زندگیت همواره رهرو و پشتیبان رهبری باش که امتداد آن ولایت حضرت مهدی (عج)و فرمانش فرمان ولایت و فرمان خدا است...

در پایان اگر جنازه اینجانب برگشت مرا در گلزار شهدای نجف‌آباد به خاک بسپارید و تا می‌توانید بر سر مزارم بیایید و برایم طلب آمرزش کنید. انتهای تاریکی روزنه‌ای است به روشنایی و رسیدن به روشنایی و گذری است از تاریکی....

گفت‌وگو

گفت‌وگوی «جوان» با پدر شهید علی‌اصغر گرجی‌نسب که ۳۲ سال مفقودالاثر بود

پسرم را به امام رضا سپردم و از خودش تحویل گرفتم

■ مبینا شانلو

چه بسیار مادران و پدرانی که در انتظار آمدن نشانی از فرزندشان سال‌ها چشم‌انتظاری را تجربه کردند. خانواده شهدا اگر چه بر آنچه در راه خدا داده‌اند انتظاری ندارند اما آمدن تنها یک نشان از گمشده‌شان خواسته زیادی نیست. آنچه در پی می‌آید روایتی است از محمدحسن گرجی‌نسب از گمشده‌ای که پس از ۳۲ سال و ۴ ماه چشم‌انتظاری عاقبت به خانه بازگشت. پدری که حساب روز و ساعت مفقودالاثر شدن فرزندش را هم داشت.

■ **عاشق امام خمینی بود**

من محمدحسن گرجی‌نسب هستم متولد ۱۳۱۵ و ساکن ساری. خداوند به من پنج پسر و یک دختر عطا کرد که از میان پسرها علی‌اصغرم در راه اسلام و امام زمانش قربانی شد. علی‌اصغر متولد ۱۳۳۹ بود. من خودم در دوران انقلاب اسلامی و پس از آن یعنی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در صحنه حاضر بودم. بچه‌ها هم با همین خط فکری و عقیدتی رشد کرده و بزرگ شدند. اما از میان آنها علی‌اصغرم ویژگی خاصی داشت. او عاشق بود. عاشق امام خمینی و راهش. علی‌اصغر شناخت زیادی روی امام خمینی داشت و من هم از طریق او با آرمان‌های انقلاب و امام خمینی آشنا شدم. آن زمان ایشان اعلامیه و تصاویر امام را در محل زندگیمان توزیع می‌کرد و بسیار تلاش کرد تا خودش را به امام خمینی برساند و روزی زیارت امام نصیبش شود. دیدار با امام خمینی(ره) مردی که سال‌ها علی‌اصغر در راهش مجاهدت کرد، آرزوی بزرگ پسر شهیدم شده بود اما در نهایت هم موفق به زیارت ایشان نشد.

■ **شهادت در سرزمین مجاهدت‌های خاموش**

زمانی که جنگ آغاز شد، من هم خودم را به جبهه‌های نبرد رساندم و فعالیت خودم را در ستاد پشتیبانی آغاز کردم و با همت همه مردم محل و دلسوزان انقلاب اقلام و وسایل مورد نیاز رزمنده‌ها را به آنها می‌رساندیم. با آغاز جنگ، علی‌اصغرم هم راهی شد و من نمی‌توانستم جلوی شور و اشتیاق او را برای حضور در جهاد بگیرم. آن زمان ایشان دیپلمش را گرفته بود. علی‌اصغر در لشکر ۷۷ مشهد و در تیپ ۲ قوچان جهاد می‌کرد و دوران آموزشی‌اش را در مشهد سپری کرد.

هنگام رفتن به جبهه، او من را نصیحت می‌کرد که پدر تو از رفتنم به جنگ، ناراحت نباش. علی‌اصغرم داماد چهار روزه بود که رفت و در سه مرحله حضور در سه عملیات شرکت کرد و توانست در جبهه‌های جنوب و غرب حماسه آفرینی کند. در نهایت هم در آخرین حضورش مفقودالاثر شد. ۳۲ سال و چهار ماه از مفقودالاثر شدن علی‌اصغرم می‌گذشت که خبر تفحص پیکرش را برایمان آوردند.

■ **هدیه‌ای از سوی امام رضا**

قبل از اینکه خبر تفحص علی‌اصغر را به ما بدهند راهی مشهدالرضا شدم. علی‌اصغر اعزامی از مشهد بود. در همانجا از امام هشتم(ع) خواستم تا فرزندم را هر طور که خودشان صلاح می‌دانند به من برسانند، تا او را زیارت کنم. من او را در زمان جنگ به خودش سپرده بودم. بعد از زیارت به خانه آمدم و خبر پیدا شدن پیکر علی‌اصغر به من داده شد. آمدنش را هدیه‌ای از امام رضا می‌دانم. ابتدا باور نمی‌کردم آن مقدار استخوان و خاک که از او باقی مانده، متعلق به پیکر فرزندم باشد. اما بچه‌های معراج شهدا با انجام آزمایش دی‌ان‌ای این را به من ثابت کردند و من خدا را شاکرم.

■ **اشد مصیبت‌ها چشم‌انتظاری است**

بعد از شهادت علی‌اصغر برای پیدا کردن پیکرش به غرب رفتم. شش ماه تمام همه جا را به دنبال جگر گوشه‌ام گشتم. آن زمان دو دهنه مغازه داشتم که فروختم و در این مسیر هزینه کردم اما خبری نشد. تا اینکه بعد از ۳۲ سال و چهار ماه خبر تفحصش را به من دادند. نمی‌دانم چطور برایتان از این سال‌های انتظار بگویم. به نظر من اشد مصیبت‌ها چشم‌انتظاری است. من همواره خودم مادر شهید را به صبر و استقامت و آرامش نصیحت می‌کردم اما خب دوری است و دلتنگی.

■ **در برگزاری مراسم شهیدم تنها نبودیم**

مراسم تشییع پیکرش بسیار باشکوه برگزار شد و مردم من را شرمنده کردند. حضورشان به ما دلگرمی می‌داد. در مراسم علی‌اصغرم، نوجوانان و جوانانی حضور داشتند که سن و سالشان به زمان جنگ و انقلاب نمی‌خورد، اما آنها همه کارهای مراسم را بر عهده گرفته بودند و چون ابری بهاری بر پیکر فرزندم گریه و مویه می‌کردند. من به آنها می‌گفتم شما که در زمان شهادت علی‌اصغر که اصلاً به دنیا نیامده بودید، چرا این طور می‌کنید؟ آنها می‌گفتند ما حسرت می‌خوریم که آن زمان نبودیم، کاش بودیم و از وجود شهیدتان بهره می‌بردیم. من برای برگزاری مراسم از همه تشکر می‌کنم، از مردم، مسئولان لشکری و کشوری، که دست به دست هم دادند و یک تشییع جنازه با شکوه و بی‌نظیر برای دردانه شهیدم گرفتند. فرزندی که بعد از ۳۲ سال و چهار ماه دوری به خانه‌اش بازگشت. خدا را شکر در برگزاری مراسم شهید هم تنها نماندیم.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۴۷۱۴

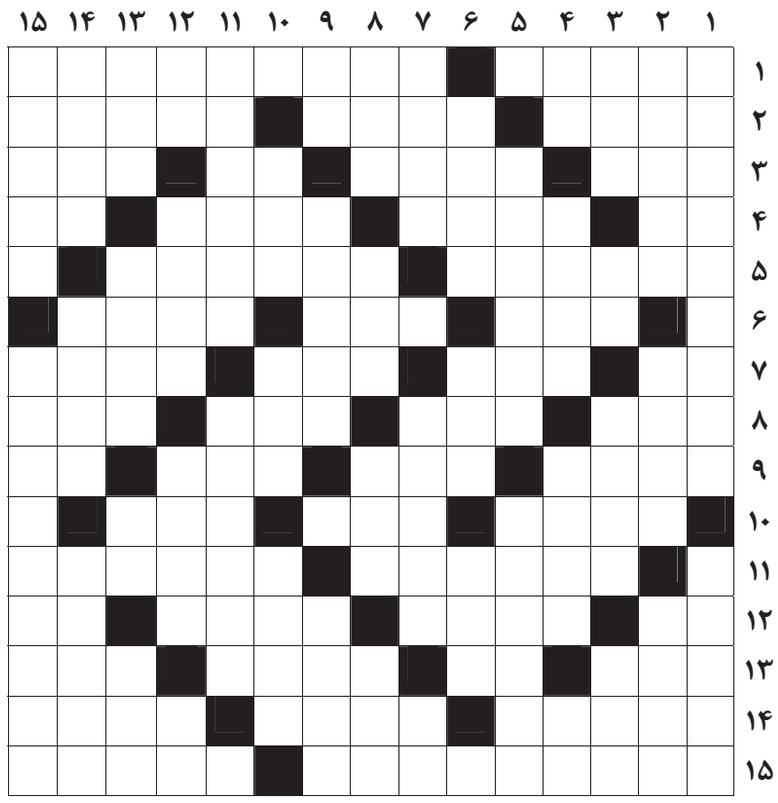

از راست به چپ

■ ۱ – نمایش روی سن – اثر مشهور فخرالدین اسعد گرگانی، داستانسرای بزرگ عهد سلجوقی ■ ۲ – پول روسیه – ستاره شناسی که تقویم جلالی را که مبنای تقویم های امروزی است تدوین کرد – کرکس ■ ۳- فنی در کشتی – کاشف واکسن فلج اطفال – حرف فقدان – از میوه ها ■ ۴ – شراب شاعرانه – چشم پوشی اختیاری طلبکار از طلب خود- اولین نخست وزیر زن انگلیس که طولانی ترین دوران نخست وزیری آن کشور در قرن بیستم را به عهده داشت – کلمه شگفتی ■ ۵- گیاهان فاقد گل – مجموعه کارمندان و شعب یک اداره یا بنگاه که با نظم و ترتیب کار کنند ■ ۶ – شکاف سرقلم – کمیته تصمیم گیرنده فدراسیون های ورزشی – باد خنک ■ ۷ – کنسرو ماهی – سود حرام – راه فاضلاب – سیاره ای که دانشمندان به دنبال یافتن حیات در آن هستند ■ ۸ – کلمه پرسشی – جای دور از خطر – عمارت سلطنتی – یک حرف و سه حرف ■ ۹ – پرهیزگار – درس کشیدنی – دیدنی نظامی – آدم بی رمق ندارد ■ ۱۰ – جمع ماده – خالی – همسایه شمالی ■ ۱۱ – عملیات هوایی برای جابه جایی نیرو و تجهیزات – پول کاغذی ■ ۱۲ – بندگی – قفل چوبی – سرشماری – پسوند شباهت ■ ۱۳ – کیف ورزشی – رنگ مو – نوعی موشک – شهر هزار سنگر ■ ۱۴ – قدیمی ترین شهر دنیا – هلاک و تباهی – از برج های فلکی ■ ۱۵ – از بناهای دیدنی اصفهان که طراح آن شیخ بهایی است – علم بیان معانی قرآن و احادیث

از بالا به پایین

■ ۱ – از کشورهای جدا شده شوروی که ۲۰ درصد ذخایر گاز جهان را در اختیار دارد – التهاب مغز که همراه با تشنج و پریشان حواسی است ■ ۲ – از نمازهای واجب – غلاف شمشیر – پدر ویس در ادبیات فارسی ■ ۳ – مخزن باران و برف – خاموش فرنگی – نمونه و الگو – لقب امرای قدیم گیلان و مازندران ■ ۴ – تپه و پشته – محصول ساوه – کاغذ نقشه کشی – آزاده کربلا ■ ۵ – نوعی پرنده – مترجم ■ ۶ – سنگ سخت – دستور دهنده – پرزیدنت قبلی امریکا ■ ۷ – خانه ساحلی – گل سرخ وحشی – خرس آسمانی ■ ۸ – گاو تبتی – مجلس اعیان – گهواره – حالت بیهوشی ■ ۹ – زهر – جنگل های خاص مناطق سردسیری – شهری نزدیک کاشان ■ ۱۰ – نوعی پرنده شکاری – مهار شتر – کارها ■ ۱۱ – نوعی اسکی – مشکل گشا و چاره جو ■ ۱۲ – صدمتر مربع – رسم کننده – غلام زرخرید – پیر و سالخورده ■ ۱۳- شهر محل تولد امام علی(ع) – از وزارتخانه ها – رود آفت پیشه – از قبایل عرب جاهلی ■ ۱۴- رود مرزی چین و کره شمالی – وسط و بین – طبق این فشار مایعات جابجا می شوند ■ ۱۵ – سرزنش کردن – عنوان سرپرست آشپزخانه در دربار قاجار

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

			۸		۹			۶
		۴			۷			
	۹	۷			۶			۵
				۳				
	۶	۵					۸	
				۱			۳	
			۵			۲		۱
۷	۳		۹					
۲			۴			۹	۶	

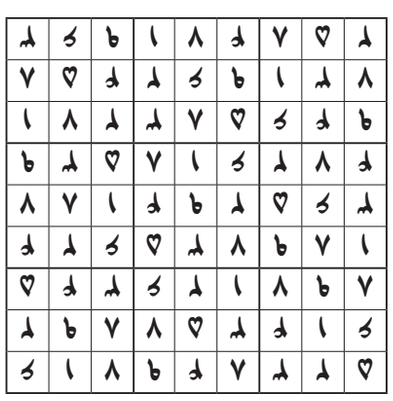

جدول کلمات متقاطع
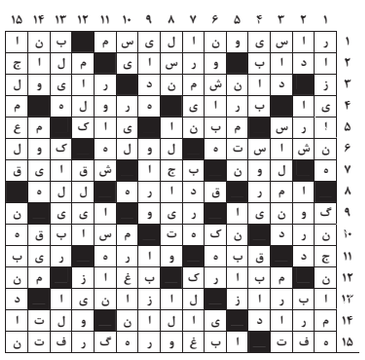
پاسخ جدول شماره ۴۷۱۳